سران جمهوری اسلامی مسئول قتل زیباکاظمی‌اند

ادامه از صفحه اول

این گستاخانه‌تر می‌توان حق زندگی به مثابه بالاترین حق بشر را به ریشخند گرفت؟

مادر زیبا کاظمی در مصاحبه‌ای که خواندن آن، قلب هر انسان آزادهای را به درد می‌آورد، از فشارهایی سخن گفته است که مسئولان دولتی به او وارد آورده‌اند تا با دفن جسد فرزندش و عدم انتقال آن به کانادا که کاظمی تابعیت آن را نیز داشت، موافقت کند. این مادر داغدار از رفتار موهن زندانبانان، از تناقض‌گویی و دروغ‌های آنها، و نیز آثار ضربات بر بدن فرزندش گفته است. آنگاه، وزرای خاتمی به جای آنکه پاسخ دهند چه کسی مادر مقتول را تحت فشار گذاشته تا حقیقت پایمال شود، مصاحبه ترتیب می‌دهند فقط برای اینکه بگویند تنها به سر زیبا کاظمی ضربه وارد شده و ادعای مادر و در مورد ضربات به سایر نقاط بدن، صحت ندارد. سخنگویان دولت خاتمی مدام تکرار می‌کنند خانم کاظمی از اتباع ایران بوده است و آنها نیازی به پاسخگویی به دولت کانادا ندارند. کسی نیست به این حضرات بگوید حال که به دولت کانادا پاسخگو نیستید، به مردم ایران پاسخگو باشید. بگویید چرا همه دستگاه‌های حکومتی بسیج شدند تا جسد خانم کاظمی هرچه زودتر به خاک سپرده شود. بگویید چه کسی در لایوشانی حقیقت ذینفع است. و چه کسی بود که خبر مرگ کاظمی بر اثر سکته را منتشر کرد.

ظرفداران خاتمی مدعی‌اند سپردن پرونده قتل خانم کاظمی به قوه قضائیه، یعنی واگذاری ادامه تحقیق درباره قتل به قاتلان. آن هم پس از تجربه پرونده قتلهای زنجیره‌ای، بر مبنای تعهد خاتمی به رعایت قانون صورت گرفته است. اگر این آقایان این قدر عاشق قانونیت‌اند، بد نیست تجربه‌ای را که همه می‌شناسند بدانها یادآوری کنیم: این روزها، سی‌امین سالگرد ماجرای واترگیت است. در آن ماجرا، هرگز ثابت نشد که شنودگذاری در مقر انتخاباتی دمکراتها به دستور ریچارد نیکسون رئیس جمهوری وقت ایالات متحده انجام گرفته است. نیکسون تنها به خاطر آنکه مسجل شد کوشیده است حقیقت را لاپوشانی کند، تا آسانه استیضاح از سوی کنگره پیش رفت و با استعفای خود، بر اقدام کنگره پیشدستی کرد. علیرغم این استعفا، نیکسون به عنوان بدنامترین رئیس جمهور تاریخ آمریکا شناخته شده است.

هم‌اکنون نیز رئیس جمهوری ایالات متحده از سوی افکار عمومی این کشور تحت فشار قرار گرفته است، چراکه در یک نطق خود مدعی شده بود عراق سعی در خرید اورانیوم غنی‌شده از نیجر داشته است، در حالی که همان زمان تردیدهای جدی نسبت به صحت این خبر وجود داشت. جرج دبلیو بوش و مقامات دولت او تقریبا هر روز ناگزیرند به سئوالهایی در این مورد پاسخ دهند. افکار عمومی آمریکا مصر است بدانند چرا و چگونه یک ادعای بی‌پایه به نطق رئیس جمهور راه یافته است.

اما در ایران، علی خامنه‌ای رهبر حکومت پس از قتلهای زنجیره‌ای روز روشن و جلوی چشم همگان مدعی شد آمران این قتلها بیگانگان‌اند. و بعدا کسی از او نپرسید چرا بی‌پایه سخن گفته است. اکنون نیز در محافل حکومتی ایران کسی نیست بپرسد چه دستهایی می‌کوشند حقیقت قتل خانم کاظمی را بپردهپوشی کنند.

واقعیت این است که مسئولان اصلی قتل خانم کاظمی در زندان جمهوری اسلامی، سران حکومتند. همین پرونده برای آنکه افکار عمومی خواهان استعفای همه آنها شود، کافی است. خانم کاظمی در همان چند روزی که در اسارت به سر برد، در دست ارگانهای مختلف حکومت بود. از قوه قضائیه گرفته تا نیروی انتظامی و وزارت اطلاعات. ضربه سرگیار از سوی عوامل هر ارگان که به سر خانم کاظمی وارده شده باشد، همه کسانی که پس از آن مسئولیت نگهداری از این زندانی را داشته‌اند، در مظان این اتهمانند که ماجرا را کتمان کرده‌اند.

زیبا کاظمی، تنها یکی از هزاران زندانی تهدادهای حکومتی است. امثال کسانی که خانم کاظمی را کشتند. اکنون صدها و بلکه هزاران تن از دانشجویان، جوانان، روزنامه‌نگاران، فعالان سیاسی، نویسندگان و دگراندیشان را در اسارت خود دارند. نه خاتمی و نه هیچ یک از دیگر مقامات دولتی، خود را ملزم به پاسخگویی در باره این رسوایی بزرگ نمی‌بینند. انصافعلی هدایت روزنامه‌نگار تبریزی در نامه‌ای تکان‌دهنده به خاتمی، نوشته است که چگونه ظرف چند ساعت پس از بازداشتش، صدها ضربه دردآور به او زدند و چگونه با رکیک‌ترین دشنامها و بدرفتاری‌ها، حرمت انسانی او را لگدمال کردند. تنها بدین خاطر که پا به وظیفه رسمی خبرنگاری خود، می‌خواسته است از تظاهرات دانشجویی خردادماه در تبریز گزارش تهیه کند. رئیس جمهوری اسلامی ایران چه پاسخی دارد که به این روزنامه‌نگار بدهد؟ اگر این زندانی هم زیر ضربات ماموران امنیتی و قضایی جان می‌سپرد، چه کسی پاسخگو بود؟

این چه بازی مسخره‌ای است که با تقسیم نهادهای حکومتی به خوب و بد، مسئولیت سران جمهوری اسلامی درباره هرآنچه در کشور می گذرد را مخدوش کرده‌اند؟ چقدر ساده‌لوحی یا بیگانگی با حقیقت لازم است تا این نمایش مسخره و تکراری را باور کنیم؟ آیا دولتی که وزارت اطلاعات و نیروی انتظامی تحت مسئولیتش، با دستگاه بدنام قضایی در بازداشت و بدرفتاری با هزاران زندانی همدستند، با تظاهر به قانون‌مداری و این انتظار که مردم ایران این ژستها را باور کنند، به میلیونها ایرانی توهین نمی‌کند؟ آیا بقای چنین حکومتی، وهن به هر آنچه نزد بشر مقدس و گرامی است، نیست؟

وقت آنست که به این اهانت بزرگ به حرمت انسان پایان داده شود.

مادر زیباکاظمی

من قاتل فرزندم را می‌خواهم

ادامه از صفحه اول

○ زیبا (زهرا) چند سال پیش از ایران رفت؟

● زیبا (زهرا) کلاس ششم را که تمام کرد به دانشگاه تلویزیون تهران رفت و دو سال آنجا درس خواند. بعد از دو سال با پسر یک روحانی ازدواج کرد و با هم به فرانسه رفتند.

○اماد شما روحانی بود؟

●نه، پدرش معمم بود و در همدان زندگی می‌کرد. آنها بیست سال فرانسه بودند. پسرش هم همانجا به دنیا آمد. من چند سفر برای دیدنشان به فرانسه رفتم. تا زمانی که او در دانشگاه سوربن فرانسه دکترایش را گرفت. ما مرتب برای مخارجشان پول می‌فرستادیم. بعد از ۲۲ سال زندگی در فرانسه به کانادا رفت.

○ چرا از همسرش جدا شد؟

● شوهرش ... بود. ما هم دیگر پولی نداشتیم برایشان بفرستیم. با یک دختر سیاهپوست ازدواج کرد و حالا از او چند تا بچه دارد. ما در فرانسه یک آپارتمان برای زیبا خریده بودیم و سه قسمت قسط برای خرید آن آپارتمان برایشان فرستادیم. وقتی قسمت سوم قسط را فرستادیم. متوجه شدیم شوهر سابق زیبا آپارتمان را به نام خودش کرده است. نمی‌دانم چکار کرد. وکیل گرفت و خانه را از دست دخترم درآورد. زیبا هم که دید خانه ندارد، پسرش را برداشت و به کانادا رفت.

○ دیگر ازدواج نکرد؟

● خودش در تمام این سالها کار می‌کرد و ازدواج هم نکرد. ما هرچند سال یک بار به دیدنش می‌رفتیم. آخرین مرتبه هم پدرش (نانتی) رفت. البته پدر زیبا، ۵۰ سال پیش، وقتی زیبا دوساله بود فوت کرد. من دوباره ازدواج کردم. شوهرم از او مثل دختر خودش مراقبت کرد و او را به مدرسه فرستاد.

○ غیر از زهرا فرزند دیگری ندارید؟

● نه. هیچ بچه‌ای ندارم. فقط زیبا را داشتم.

○ خانم کاظمی، دوست دارید در مورد اتفاقاتی که در این مدت افتاده برایمان تعریف کنید؟ شما چطور از ماجرا باخبر شدید؟

● چیزی که می‌گویم، حقیقت دارد. روز شنبه ۱۴ تیر وضو گرفتم که به مجلس دعا بروم. زنگ تلفن به صدا در آمد. یک خانمی گفت سند بیاورید. زیبا را گرفتند.

○ بعد از بازگشت زیبا از عراق، او را دیدید؟

● نه. مستقیما رفت تهران.

○ قبل از سفر به عراق به شیراز آمد؟

● نه. فقط پارسال یک ماه و پنج شش روز شیراز پیش من بود. بعد خداحافظی کرد و رفت. فقط چند شب قبل از این تلفن، زنگ زده بوده. شب اول من مسجد بودم. شب دوم هم نبودم پیغام داده بود که‌کی اداره مامانم تعطیل می‌شه؟ تا این که روز شنبه زنگ زدند و گفتند سند بیاورید من هم نفهمیدم چطور کفش پوشیدم و سند خانه را برداشتم. به پسر خواهرم گفتم برایم بلیت بگیر، ساعت ۵/۵ صبح به سمت تهران حرکت کردم و رفتم اوین.

○ می‌دانید از کجا تماس گرفتند؟

● از تهران.

○ از چه سازمانی؟

● نمی‌دانم. یک خانم تماس گرفت. خدا شاهد است که او را نمی‌شناختم. حتی اسمش را نپرسیدم. من فقط یادم می‌آید که کفش پوشیدم و رفتم. رفتم اوین گفتم می‌خواهم وثیقه بدهم. آنها در را برایم باز کردند. چادر سرم نبود. روسری سرم بود، گفتند باید چادر سرت کنی. گفتم چادر ندارم یک چادر دادند تا سرم کنم. آنجا تا ساعت سه بعدازظهر نشستم. اول می‌گفتند الان می‌آید. کیفش را توی ساک گذاشتند و به من دادند. بعد گفتند سکته کرده. گفتم: چند شب پیش زنگ زده و حرف زده بود خدا نکند. بالاخره بعد از ساعت سه بعد ازظهر به من یک دوربین عکاسی دادند. من الان لباس تن بچه‌ام را می‌خواهم. کفش قهوه‌ای پوشیده. پیراهنش هندی بود. روسری سبز، شلوارش هم مشکی بود با مانتوی قهوه‌ای. من تمام لباس‌های بچه‌ام را می‌خواهم. من رفتم سراغ دخترم را بگیرم. مردی با صدای بلند سرم داد کشید که برو بیرون. وقتی گفتم خودتان از من خواستید بیایم. گفت: دخترتان سکته کرده. پرسید آیا قبلا مشکل قلبی داشت؟ گفتم: من که با او صحبت می‌کردم هیچ مشکلی نداشت. گفت: نه او مریض بوده و سکته کرده است. گفتم: من دخترم را می‌خواهم. گفت: برو دخترت را بردار و برو. بعد برایم ناهار آوردند ولی من نخوردم. خیلی از من تجسس کردند. به آنها گفتم: چرا مرا معطل می‌کنید آخرین حرفتان را بزنید. تا ۳/۵ بعد از ظهر آنجا بودم. بعد من را با همراهانم سوار ماشین کردند و پیش دخترم بردند. وقتی او را دیدم چشمانش بسته بود. شست پاهایش چسب خورده بود. رانش - مثل این چادر سرم - سیاه شده بود. قسمتی از پشت دستش اشاره به ساعد دست راست سیاه بود. قسمتی از سرش را تراشیده بودند. زیر این چشمش اشاره به چشم راست زخم بود. ... از آنها پرسیدم چرا دخترم این طوری شده؟ گفت: به حال‌کما رفته.

○ در اتاق خصوصی بود؟

نه. ده دوازده تا تخت بود. یک گوشه هم زیبا خوابیده بود با کلی چیزی که به او آویزان بود. فردا که رفتم بیمارستان دیدم برایش حجله درست کرده‌اند. برده بودند توی یک اتاق که همه چیز بود. فقط زیبا آنجا بود.

○ چند روز بستری بود؟

● وقتی من او را دیدم، ۱۲ روز بود که به کما رفته بود. من هر روز ساعت ۴ بعد از ظهر به دیدنش می‌رفتم.

○ اعلام کردند شما در حضور سفیر کانادا رضایت دادید جسد به کانادا منتقل شود.

● بله. من را با ماشین بردند سفارت کانادا همراهم بیرون منتظر ماند. حالم خیلی بد بود. خیلی گریه کردم. آنجا امضا کردم که جسد را کانادا ببرند.

○ پس چه شد که در ایران دفن کردید.

● من ۱۵ روز تهران خانه مادر دوست زیبا بودم. هر روز مامور بالای سرم بود. چهار نفر. پنج نفر از آقایان می‌آمدند و با صاحبخانه حرف می‌زدند. موجبات ناراحتی را ایجاد کرده بودند که من مجبور شدم رضایت بدهم. یک زن تنها، بدون پول، غریب، کجا را داشتم که بروم. جنازه را برداشتم و آمدم شیراز.

○ شما فکر می‌کنید علت مرگ دخترتان چیست؟

● او مجوز داشت. جلوی زندان عکس می‌گرفت. ماموران به سراغش می‌آیند و می‌گویند وسایلت اینجا باشد. خودت برو ولی او می‌گوید: من می‌خواهم از وسایلم محافظت کنم. برای همین او را به داخل زندان می‌برند. اما وقتی من او را دیدم شست پاهایش چسب داشت. دست‌هایش کبود بود. گفتم چرا دستش کبود است. گفتند به خاطر سوزن است. گفتم مسخره می‌کنید. اینجای دستش اشاره به آرنج سوزن زدند چرا اینجا کبود است اشاره به بازو و ساعد راست یک نفر به من گفت دخترتان فقط یک روز در زندان زنده بود. ولی من شنیدم که در خود بیمارستان بقیه‌الله‌الاعظم دو دکتر با دیدن زیبا سریع به سفارت کانادا خبر داده بودند. من آنها را نمی‌شناسم و اسمشان را هم نمی‌دانم. من نمی‌دانم علت مرگ چیست. خدا دانست. من فقط قاتل بچه‌ام را می‌خواهم. من می‌خواهم همان معامله‌ای که با بچه من کرده سرش بیاورند. می‌خواهم اعدامش کنند. من ۱۵ روز مهمان آن خانه بودم. هر که بود به من می‌گفت برو بیرون. شب، نصفه‌شب می‌آمدند. من مریض افتاده بودم. هر روز سرم می‌زدم. آمدند گفتند بگذارید بسریمش بیمارستان خودمان: خانم صاحبخانه گفت: این امانت دست من است. نمی‌گذارم ببرید. گفتند: پس هرچه شد مسئول شما هستید. از آن به بعد من را این طرف و آن طرف می‌کشیدند. آقای توکلی از ماموران به صاحبخانه گفته بود: شما لطمه می‌خورید. هرچه زودتر جنازه را بردارید ببرید. از کانادا هم پسر زیبا کوشش می‌کرد جنازه را ببرد. من هم راهی نداشتم. غریب بودم. پول نداشتم. جایی نداشتم بروم. آمدند به صاحبخانه گفتند جنازه را بردارید و ببرید. رفتیم پزشکی قانونی. جنازه را دادند. بدون اینکه از من بپرسند کالبدشکافی کرده بودند. کسانی که اینجا جسدش را می‌شستند گفتند خیلی از او خون رفت. گفتند به خاطر کالبدشکافی بوده. خیلی بلاسرش آوردند.

○ محل دفن چطور فراهم شد؟

● می‌خواستند جنازه زود دفن شود و شرش را از سرشان کم کنند. به من گفتند هرجا بخواهی می‌بریم. کربلا. علی‌بن‌حمزه. شاه‌چراغ. کلی از این حرفها زدند. اما سروقولشان نماندند. گفتم نه پا دارم. نه ماشین. می‌خواهم جایی باشد که بروم درددل کنم. آخرش آوردند آستانه دفن کردند. حالا او زیرخاک است، تو را خدا شما از حقیقت دفاع کنید. من فقط قاتل را می‌خواهم.

گزارشگران بدون مرز خواستار لغو گفتگوهای اتحادیه اروپا با ایران شدند

ادامه از صفحه اول

«شکنجگی جمجمه» که علت مرگ زهرا کاظمی است چگونه روی داده است.

از پنج روز پیش نهادهای قضائی ایران با دست به دستکردن پرونده بی‌اعتنایی رسیدگی به ایجاد مانع دربرابر آن پرداخته‌اند. پیکر زهرا کاظمی چهارشنبه اول مرداد ماه در زادگاهش شیراز به خاک سپرده شد و انجام تحقیق و کالبدشکافی را که می‌بایست توسط هیئت و پزشکان مستقل انجام می‌شد، دشوارتر کرده است. از همان فردای انتشار خبر در گذشت این روزنامه‌نگار، گزارشگران بدون مرز و خانواده کاظمی خواهان انتقال پیکر این روزنامه‌نگار به کانادا بودند. این پرونده در اول مرداد ماه از سوی دادستان عمومی و انقلاب تهران سعید مرتضوی به دادستان نظامی ارجاع شده است. سعید مرتضوی که خود از سوی منابع بسیاری به شرکت مستقیم در قتل زهرا کاظمی متهم شده است. اعلام کرده است که «اگر خطائی صورت گرفته از سوی دیگر نیروهای دخیل در واقعه یعنی وزارت اطلاعات و حفاظت اطلاعات نیروهای انتظامی است و دادستانی دخالتی نداشته است».

بنا بر گزارش هیات تحقیق دولتی، دادستان تهران شخصا در بازجویی از زهرا کاظمی در ساعات اولیه حضور داشته است. اگر دادستان نظامی مسئولیت این پرونده را بپذیرد می‌تواند دادگاه را غیر علنی اعلام نماید. زهرا کاظمی در دوم تیر ماه در حین تهیه عکس در اطراف زندان اوین بازداشت شده بود و در بیست تیر در بیمارستان نظامی بقیه الله جان سپرد.

گزارشگران بدون مرز یادآور می‌شود که بیست و چهار روزنامه‌نگار زندانی، ایران «بزرگترین زندان روزنامه‌نگاران» در خاورمیانه است شانزده تن از این دشوارتر کرده است. از همان روز اخیر دستگیر شده‌اند. بنا بر اطلاعاتی که بدست گزارشگران بدون مرز رسیده است، بسیاری از این روزنامه‌نگاران در اختیار دادستانی تهران و سپاه پاسداران قرار دارند و در همان مکانی زندانی هستند که زهرا کاظمی باز جویی شده بود. روزنامه‌نگاران دستگیر شده در سلول‌های انفرادی و در وضعیتی نامساعد نگاهداری می‌شوند واز همه حقوق خود از جمله حق ملاقات با وکلا و خانواده‌های خود محروم شده‌اند. گزارشگران بدون مرز و خانواده این روزنامه‌نگاران عمیقا نگران سرنوشت این زندانیان هستند. بخشی از خانواده‌های این روزنامه‌نگاران با انتشار نامه‌ای خطاب به محمد خاتمی رییس جمهور ایران از احتمال شکنجه‌های جسمی و روحی عزیزان خود در بازداشتگاه‌ها ابراز نگرانی و به رییس جمهور شکایت کرده‌اند.

ماجرای کشته‌شدن جوان ایرانی

کیوان تابش، یک جوان هیجده ساله ایرانی، در ساعات اولیه بامداد دوشنبه، ۱۴ ژوئیه، بعد از این که یک مامور پلیس شهری او را تا کوچه بن‌بستی در شهرک پورت مودی در ایالت بریتیش کلمبیا تعقیب می‌کند با کارد بزرگی به طرف مامور پلیس هجوم می‌آورد و او با شلیک پنج تیر کیوان تابش را به قتل می‌رساند و یکی از دو همراه او را نیز زخمی می‌کند.

به گفته بریان سولز، سخنگوی پلیس ونکوور، تعقیب و گریز صبح دوشنبه به دنبال گزارشی به پلیس بوده است که در ساعت دو بامداد، همانروز کیوان تابش بعد از خروج دو زن از یک کلوپ شبانه با اتومبیل هوندای خودش چندین بار به خودروی آنها کوبیده و بعد از صحنه گریخته است.

با ارائه مشخصات او و اتومبیلش ماموربن پلیس او را تحت تعقیب قرار می‌دهند و یک پلیس تنهای شهری با شناسائی خودروی او به تعقیبش می‌پردازد. به گفته این سخنگو کیوان تابش پس از این که راه فرارش مسدود می‌شود، با کارد بزرگی به طرف مامور پلیس می‌دود و این مامور که تمامش اعلام نشد با شلیک گلوله او را به قتل می‌رساند. این پرونده در اداره پلیس ونکوور تحت بررسی است.

کیوان تابش حدود سه سال پیش به همراه خانواده خود به کانادا مهاجرت کرده بود و در غرب این کشور زندگی می‌کرد.

خرازی وزارت خارجه را بسیج کرد

کمال خرازی، با صدور فرمانی، «بررسی همه‌جانبه چگونگی کشته‌شدن یک ایرانی و مجروح‌شدن یک ایرانی دیگر توسط پلیس کانادا را در دستور کار فوری وزارت خارجه جمهوری اسلامی قرار داد».

ایرنا، خبرگزاری جمهوری اسلامی گزارش داد که آقای خرازی با خانواده کیوان تابش، جوان ایرانی که روز ۱۴ ژوئیه در پایان یک تعقیب و گریز پلیسی و به ضرب گلوله پلیس کشته شد ابراز همدردی کرد و گفت: «وزارت امور خارجه مرتب به پیگیری حقوق شهروندان و اتباع ایرانی در نقاط مختلف جهان است».

تاخیر ۱۰ روزه وزارت خارجه ایران در نشان دادن واکنش نسبت به مرگ جوان ایرانی (نخستین واکنش را حمیدرضا آصفی، سخنگوی وزارت خارجه روز پنجشنبه ۲۴ ژوئیه نشان داد) و مهستر از آن، همزمانی این مساله با اوج گرفتن بحران در روابط ایران و کانادا بر سر مساله مرگ مشکوک زهرا کاظمی، باعث شده تا ناظران تحرک دیپلماتیک تهران را به موضوع مرگ زهرا کاظمی مرتبط بدانند. وزارت خارجه کانادا نیز واکنش تند تهران را بی‌ارتباط با مرگ زهرا کاظمی و فراخانده‌شدن سفیر کانادا از تهران ندانسته است.

ریتا خراهر کیوان در مصاحبه‌ای گفت: «ما شگفت‌زده شدیم زیرا در این مورد هیچ صحبتی با دولت ایران نداشتیم. این یک مساله اجتماعی است نه یک موضوع سیاسی».

توضیح

به دلیل تعطیلات نابسامانی شماره آتی نشریه کار در تاریخ ۲۹ مرداد ۱۳۸۲ برابر با ۲۰ آگوست ۲۰۰۳ منتشر خواهد شد